

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

داکتر محمد فراگزلو

۱۰ مارچ ۲۰۱۸

## سرمایه داری دولتی شوروی!

۲۰. تأملی در مباحث سونیزی - بتلهایم



در آمد! آن را که خبر شد خبری باز نیامد....

تهران. ۱۱ تیر [سرطان] ۱۳۵۸! به احتمال بسیار زیاد هنوز کتاب معروف بتلهایم در مورد "مبارزه طبقاتی در شوروی" منتشر نشده است. ساعت حدود ۸ عصر تابستان است که در ضلع شرقی خیابان نواب کنار کیوسک روزنامه فروشی، محمد خیاط - از کسبه مؤمن سرچشمه- تصادفاً چشمانش در سیمای مرد گره می خورد و جا به جا به یاد می آورد او را. می شناسد او را ناگهان. خودش است! بی برو برگرد خودش است! هم او که قبل از انقلاب کنار پاساژ سر چهار راه سرچشمه در آن پستوی کوچک زندگی می کرد. زندگی که نه مخفی شده بود او. بعد از این که ساواکی ها هجوم آورده بودند و آن جا را گرفته بودند و شخم زده بودند، تازه کسبه محل فهمیده بودند که آن پستو "مخفی گاه" بوده است انگار. چنان که ساواکی ها گفته بودند. مخفی گاه یکی از خطرناک ترین "خوابگاهان"! و در طول این چند ماه بعد از انقلاب نیز حاج احمد آقا احمد کمیته چی به محمد آقا خیاط حالی کرده بود که آن همسایه پنج سال قبل کی بوده اسمش چی بوده و چرا باید محمد آقای خیاط حواسش جمع باشد و آن قدر به عکس و قیافه او زل بزند که هیچ وقت فراموش نکند و به محض دیدن او داد و قال راه ببندازد. داد و قال راه افتاده بود حالا....

نیمه دوم تیر [سرطان] ۱۳۵۸. هنوز تهران و خیابان هایش از عطر نفس های انقلاب ضد سلطنتی گرم است. به یمن حرارت تیر ماه داغ است تابستان تهران. در حالی که بخش عظیمی از سوسیالیست های خلقی برای "عملکرد انقلابی آیت الله خلخالی" در اعدام "ضد انقلاب" هورا می کشند و از اقدامات "ضدامپریالیستی" حاکمیت جدید سر از پا نمی شناسند.... در یک اتاق نیمه تاریک تحت کنترل مأموران دادستان هادوی، احتمالاً حوالی جردن، زندانی تشنه خبر و در عین حال بی خبر نگه داشته شده از زمین و زمان ناگهان "با غافلگیری کامل حریفان، دست به یک سرقت سیاسی" می زند و "یک ورق روزنامه {آیندگان} را از لای درچه مصادره" می کند! قضا را "لیست کتاب های تازه و پر فروش هفته در صفحه ۶ همین دو ورق چاپ شده" از جمله "نام کتابی که ماه ها و بلکه سال ها {زندانی} در انتظار ترجمه و چاپ آن بوده یعنی کتاب معروف استاد پیر مارکسیسم شارل بتلهایم؛ تحت عنوان \* مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی\* که بالاخره از چاپ خارج شده." در آن وانفسای زندان بی نام و نشان و اوضاع بی سر و سامان و سرنوشت پیچیده

در خم چوگانِ حاکمان و نبردِ نهانِ امیرانِ دوران؛ زندانی به یاد می آورد که "چندین بار متن فرانسوی کتاب را در آن کتابفروشی معروف پاریس، که اسمش را فراموش کرده- شاید ماسپرو باشد- ورق زده و با حسرت به کلمات ناآشنای آن چشم دوخته" و بعد آن گاه که "در تجرد شب/ واپسین وحشتِ جان/ ناآگاهی از سرنوشت ستاره باشد..." و بی که بداند "فردا تمام را سخن از او (خواهد بود)" (شاملو، مجموعه آثار ۱۳۸۰ صص ۷۷۱) دریغا گویان افسوس می خورد که "نمی دانم بالاخره چه روزی می توانم این کتاب را مطالعه کنم. شاید هم دیگر هیچ گاه تحقق چنین آرزویی امکان پذیر نگردد. نمی دانم اما یک نکته را می توانم بگویم که به مجرد دیدن نام کتاب یک لحظه آرزو کردم کاش آن را خوانده و بعد دستگیر شده بودم." برای زندانی به وضوح دانسته است که این درجه "اشتیاق به مباحث بسیار مهم تئوریک خواننده قدری ناآشنا" را به تعجب و خواهد داشت، با این همه او برای "کسانی که قدری در این مسائل وارد شده باشند" توضیح می دهد که "بتلهایم چه نقش مهم و اساسی در گسترش استنتاجات لنین راجع به مسأله مناسبات سوسیالیستی، راجع به تعریف مختصات و عناصر دولت پرولتاریائی دارد و چگونه توانسته است تفاوت های بسیار ظریف ما بین مناسبات بورژوائی موجود در یک جامعه را که چه علناً تحت حاکمیت سرمایه داری دولتی قرار دارد و چه اسماً تحت عنوان دولت کمونیستی معرفی شود با آن مناسباتی که زحمتکشان و تولید کنندگان واقعی جامعه بر شرایط هستی و تولیدشان مسلط هستند، از نظر تئوریک روشن سازد. او در این نظریات نشان می دهد که تملک دولت بر وسائل و ابزار تولید و یا عدم وجود مالکیت فردی بر ابزار تولید در یک جامعه هنوز به معنای آن نیست که مناسبات سوسیالیستی در آن جامعه شروع به نضج کرده... چرا که مناسبات سرمایه داری حتی در شرایط نفی حقوق مالکیت فردی می تواند در اشکال گوناگون به حیات و حتی حاکمیت خود بر جامعه ادامه دهد...." رفیق زندانی سپس از دلائل "علاقه مفراط" خود به مطالعه "تاریخ انقلاب اکتوبر حتی ریزه کاری های تشکیلاتی و حوادث جزئی مربوط به تاریخچه حزب کمونیست" در نهایت صمیمیت صحبت می کند و از آثاری که در این رابطه خوانده نام می برد و خاطر نشان می شود که در این راه حتا از "مطالعه کتاب هائی که محافل امپریالیستی و روشنفکران جهان سرمایه داری علیه انقلاب روسیه یا علیه دوران ستالین نوشته اند تا حد مقدور فروگذار نکرده." سپس بار دیگر به اهمیت مطالعات و تحقیقات بتلهایم خم می شود و مختصات آن را بر می شمارد. اهمیت یگانه و بی مانند چنین روی کرد عمیقاً رشک برانگیزی در آن است که بدانیم زندانی در تمام سال های گذشته تارو زوئیس های مورد نظر ما "یادداشت ها و تأملات زندان" / تیر [سرطان] و مرداد [اسد] ۱۳۵۸ / در شرایطی زیسته که امکان تمرکز و تدقیق مباحث پیچیده تئوریک نه فقط محدود بوده بل که تهدیدهای پولیس امنیتی (ساواک) در برخورد به اعضای اصلی یک سازمان چریکی مسلح ملزوماتی را پیش می کشیده که با حال و هوای مطالعه آن هم از این دست در تباین بوده است. مضاف به این که زندانی طراح اصلی و نظری یک انشعاب بسیار مهم نظری و تشکیلاتی بوده و در جریان جدائی و سازمان دهی مجدد با رخ نمودهای پیش بینی نشده ای درگیر شده است. و نکته منحصراً به فرد دیگر این که زندانی در همین برهه (فروردین ۱۳۵۲) برج و باروی زندان ساری را در هم شکسته و به همراه زندانبان و کلی اسلحه به سازمان متبوعش پیوسته است و به تبع چنین جسارتی که کم ترین معادلس تحقیر شهربانی با یال و کوپال اعلیحضرت همایونی بوده همواره زیر ضرب ویژه حکومت قرار داشته است! بله از تقی شهرام و تأکید خاص او بر جایگاه تئوریک بتلهایم در "نقد سرمایه داری دولتی شوروی" صحبت می کردم که کمی به خاکی رفتم!

به اعتبار شرح پیش گفته، نکته نیز پیداست شهرام به تحقیقات مهم و مبسوط بتلهایم تحت عنوان "مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی" دسترسی نداشته است.

مجلد نخست این مجموعه (Les luttes De Classes En URSS) دوره اول (۱۹۲۳-۱۹۱۷) با ترجمان خسرو مردم دوست (نام مستعار) تیر ۱۳۵۸ از سوی انتشارات پژوهاک در تهران منتشر شده است و شهرام همین ماه (۱۱ تیر) دستگیر شده است. با این حال چنین پیداست که او از طریق کتاب "سوسیالیسم یا سرمایه داری دولتی" - مجموعه مباحثات بتلهایم و سونیزی - به تحلیل بتلهایم در مورد "تعلیل کلی ساختار اقتصادی و سیاسی سرمایه داری دولتی شوروی" دست یافته است. سلسله مباحثی که از اول

اکتوبر ۱۹۶۸ آغاز شده و در اکتوبر ۱۹۷۱ به پایان رسیده و در نشریه "مانتلی رویو" منتشر شده است. هنگامی که سونیزی و مگداف مشترکاً سردبیر آن بودند. چاپ نخست ترجمان این اثر (ح. آزاده) در سال ۱۳۵۳ توسط انتشارات چاپخش تهران منتشر شده و نگارنده که سال ۱۳۵۶ نوجوانی بیش نبود حاشیه هائی بر آن نوشته است و اکنون که به طور اتفاقی آن را یافته ام؛ سطح بسیار نازل آن "حاشیه نویسی" بر این نه قابل تأمل که مضحک است! از یادداشت کوتاه شهرام نیز می توان نتیجه گرفت که برای کمونیست های ایرانی در این برهه "مسأله شوروی" و دست کم اقتصاد سیاسی آن یک صندوق تقریباً در بسته بوده است. مسأله بسیار مهمی که شهرام به دنبال فهم ابعاد آن بوده و به عنوان یکی از چند هدف این مجموعه از ابتداء و متعاقب بالا گرفتن جنگ در سوریه، دخالت فدراسیون روسیه و ظهور یک جریان جدید و گیرم حاشیه ئی در چپ ایران ذیل پرچم سه رنگ روسیه مد نظر نویسنده قرار داشته اجمالاً از زبان شهرام از این قرار است که "سومین جهت اشتیاقم به مطالعه کتاب در عین حال که جنبه نظری و تئوریک دارد از یک ضرورت عملی در موضع گیری سیاسی روزمره نیز تبعیت می کند و این همانا مسأله غامض امپریالیست بودن یا نبودن رژیم حاکم شوروی است. آیا مطابق با آنچه که حتی خود بتلهایم می گوید و یا خودمان و البته بدون مطالعه و دلیل کافی، تا به حال مطرح کرده ایم، می توانیم رژیم شوروی را هم پای رژیم امریکا امپریالیست بدانیم و آن را سوسیال امپریالیست خطاب نمائیم؟ آیا آن مشخصات و تعاریفی که لنین برای یک کشور امپریالیستی می کند در مورد رژیم شوروی نیز صدق می کند؟"

& شهرام. محمد تقی (۱۳۹۰) دفترهای زندان، فرانکفورت: انتشارات اندیشه و پیکار

واضح است که پرسش شهرام بعد از فروپاشی و عروج یکی از فاسدترین دولت های سرمایه داری امپریالیستی، از یلتسین تا پوتین موضوعیت خود را کاملاً از دست داده است. حتا برای آن جریان ها و افرادی که از راه رشد غیر سرمایه داری **خروشچف** و دوران رکود زده **برژنف-پادگورنی** تا گلاسنوست- پروسترویکای **گورچجوف** را هنوز "سوسیالیستی" می دانند! با این حال چسباندن پوتین و فدراسیون روسیه به سوسیالیسم، به اعتبار سیاست های "ضدامپریالیستی" و در واقع "ضدامریکائی" و جنگ سردی مسکو، از آن دست شعبده بازی هاست که دیوید کاپرفیلد نیز از رمزگشائی آن عاجز است!

اگر شهرام را به درست یکی از پیش روان مباحث نظری سوسیالیستی دوران خود بدانیم حال سؤال این است که با توجه به ضعف دانسته های شهرام درباره شوروی - چنان که خود معترف است- و با توجه به محدودیت های مطالعاتی و علی رغم این که در برهه مورد نظر متون تئوریک معتبر - از همین اثر سه مجلدی بتلهایم و آثار کلیف و کار و دویچر و کالینیکوس گرفته تا مندل - هنوز در دست رس نبوده است، خطوط چپ متعدد منتقد اتحاد جماهیر شوروی و مدافع نظریه "سوسیال امپریالیسم" مواضع سیاسی خود را بر پایه و به پشتوانه کدام منابع نظری مستدل می کردند؟

### تعدد سرمایه ها و رقابت!

باری مطالعه انتقادی **بتلهایم** - سونیزی در یک برهه مشخص تاریخی برای استغنائی نظری چپ سوسیالیست ایران دستاوردهای درخشانی به همراه داشته است. زمانی که چپ ایران در پرتو جدل های فرساینده تا این حد آب نرفته بود و بخش وسیعی از آن با وجود گرایش های تمام خلقی و پوپولیستی و پیش از فروپاشی شوروی، هنوز سلطنت طلب و جمهوری خواه و دموکرات و لیبرال و مدنی و مسالمت آمیز نشده بود! در آستانه سقوط دیوار و فروپاشی شوروی و دوران تباہ و سیاه پساجنگ سرد، مارکسیسم انقلابی ایران - که پیشتر از پرچم دار تئوری و پراتیک در جبهه سوسیالیسم پرولتری به شمار می رود - بخشی از تولیدات نظری خود را معطوف به نقد **بتلهایم** کرده است. (بود!) نقد قابل تأملی که تحت عنوان "سوسیالیسم عرفانی" منتشر شده در کنار مجلد نخست مجله "به سوی سوسیالیسم/ مسأله شوروی" حاوی و حامل مباحث جامعی است که دست کم در سه دهه گذشته تکرار نشده است! بنگرید:

مارکسیسم و مسأله شوروی - بولتن نظرات و مباحثات (ضمیمه بسوی سوسیالیسم)

شماره ۱ - اسفند ۱۳۶۴ - مارچ ۱۹۸۶

در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهایم - منصور حکمت -

سرمایه داری شوروی و مباحثه اخیر سوئیزی و بتلهایم - ایرج آذرین

حامل مباحث قابل توجهی در خصوص مکاتبات سوئیزی - بتلهایم بر محور نقد اقتصاد سیاسی شوروی با تأکید بر "تعدد سرمایه ها و رقابت" است. بعد از طرح این نکته کلیدی که نباید شیوه اجتماعی تولید سرمایه داری صرفاً بر پایه "رقابت و تعدد سرمایه ها" ارزیابی شود و تشریح ساده این مؤلفه که اقتصاد سرمایه داری دولتی شوروی با اقتصاد کلاسیک سرمایه داری غرب متفاوت بوده است به طور مشخص این مقولات مورد ارزیابی قرار می گیرد که:

"استدلالات بتلهایم در اثبات وجود رقابت کاپیتالیستی و تعدد و استقلال سرمایه ها در شوروی کماکان غیرمجاوب کننده باقی می ماند. اثبات وجود رقابت میان مدیران بنگاه ها و یا وزارت خانه ها و شاخه های تولیدی در شوروی بر سر مواد خام، وسائل تولید، اعتبار و غیره به خودی خود پاسخ ابهام سوئیزی نمی تواند باشد. در هر سیستم اداری بوروکراتیک و در هر تراست و بنگاه اقتصادی بزرگ نیز مدیران احتمالاً بر سر موضوعات مختلف در رقابت با یک دیگر قرار می گیرند، بی آن که این رقابت به معنای استقلال اقتصادی آنان، تا حد مالکان و مدیران سرمایه های منفرد و مستقل باشد. این که محصولات در شوروی کالا هستند به خودی خود چیزی را در مورد این که این محصولات توسط سرمایه های مستقل و منفرد تولید شده اند یا خیر بیان نمی کند. فقدان یک برنامه سراسری، یا خصلت صوری این برنامه نیز به خودی خود دال بر وجود یک مکانیسم اقتصادی متکی بر عملکرد سرمایه های متعدد نیست. بتلهایم در این حالت نیز صرفاً وجود یک تقسیم کار گسترده، استقلال نسبی شاخه های تولید از برنامه سراسری، ناتوانی دولت شوروی در طرح ریزی یک برنامه عمومی و غیره را به ثبوت می رساند و نه تعدد سرمایه به معنای اخص کلمه و هم سانی نقش عامل رقابت در سرمایه داری شوروی با سرمایه داری "کلاسیک" غرب را. اگر بتلهایم بخواهد بر همان مبنای مفروضات نادرست سوئیزی در تعریف مشخصات سرمایه داری به او پاسخ بدهد، یعنی اگر واقعاً بخواهد نشان دهد که رقابت در سرمایه داری روسیه همان نقشی را داراست که سرمایه داری نوع اروپای غربی و امریکا، آن گاه موظف خواهد بود نشان دهد که تعدد سرمایه ها و رقابت میان بخش های مختلف سرمایه حامل مادی و زمینه عملکرد قوانین درونی کل سرمایه اجتماعی در روسیه است. او می بایست نشان دهد که قوانین درونی انباشت سرمایه، اساساً از طریق رقابت میان سرمایه های متعدد موجود به خود مادیت می بخشند. سهم سود بخش های مختلف سرمایه، قیمت ها، انگیزه افزایش نسبت سرمایه به کار، شکل تکامل تقسیم کار، نحوه تخصیص سرمایه و جابه جایی سرمایه ها در شاخه های مختلف تولید و غیره همه به کارکرد این رقابت وابسته اند. بتلهایم این را نشان نمی دهد، بل که تبیینی سطحی و عمومی و روبنائی از وجود رقابت میان مدیران و وزیران در روسیه را جای گزین آن می کند.

در واقع برای اثبات وجود سرمایه داری در روسیه نیازی به اثبات تعدد سرمایه ها و استقلال آن ها از یک دیگر و رقابت نیست. بتلهایم با پذیرش ضمنی برداشت الگوپردازانه و مکانیکی سوئیزی از مشخصات سرمایه داری، در عمل در مقابل ایرادات سوئیزی به بن بست می رسد. بحث را باید از همان جایی گرفت که بتلهایم رها می کند - یعنی از نقد تعریف نادرست سوئیزی از سرمایه داری و مشخصات "دوگانه" آن، از نقد جایگاه نادرستی که سوئیزی در تبیین خود از سرمایه داری به مسأله رقابت و تعدد سرمایه ها می دهد."

پس از تشریح هر یک از این مؤلفه ها نویسنده (منصور حکمت) به درست نتیجه می گیرد که:

جنبش کمونیستی به تبیینی صحیح از روابط و مناسبات اقتصادی حاکم بر شوروی نیازمند است. مباحثه اخیر سوئیزی و بتلهایم نه تنها در این عرصه راهگشا نیست، بل که تا حدود زیادی ابهام برانگیز و مغشوش کننده است. اثبات

حاکمیت رابطه کار و سرمایه در شوروی برای اثبات سرمایه‌داری بودن این نظام کافی است. اما نمی‌توان و نباید از سرمایه‌داری بودن اقتصاد شوروی چنین نتیجه گرفت که مولفه‌های کنکرت تری که مشخصه سرمایه‌داری "کلاسیک" در اروپای غربی و امریکاست (از جمله رقابت و مالکیت شخصی بورژواها بر سرمایه) باید در شوروی عیناً و با نقشی کمابیش مشابه قابل مشاهده باشند. در شوروی تحت شرایط تاریخی خاص، به ویژه در طی یک پروسه شکست انقلاب پرولتری، نوعی معینی از سرمایه‌داری انحصاری دولتی شکل گرفته است که تحت نام سوسیالیسم عمل می‌کند. مسأله بر سر این است که اشکال ویژه حرکت و عملکرد مادی این سرمایه‌داری و آن مکانیسم‌ها و ساختارهای اقتصادی ویژه‌ای که قوانین عام تولید سرمایه‌داری از طریق آن اعمال می‌شود باز شناخته شوند. برای مثال در کشورهای نوع اتحاد شوروی مالکیت شخصی بورژوازی به طور جدی تضعیف شده و در یک مالکیت و کنترل جمعی طبقاتی کمابیش ادغام شده است. به همراه این تحولات، تمام آن مکانیسم‌های عملی که بر خصیلت شخصی مالکیت و استقلال انفرادی مالکان سرمایه متکی بودند، نقش محوری خود را از دست داده‌اند. این سیستمی است که رقابت در آن به حاشیه رانده شده و نوعی تنظیم مناسبات درونی بورژوازی از طریق یک مکانیسم سیاسی و اداری اولویت و موضوعیت پیدا کرده است. چنین سیستمی کارائی خود را در پیشبرد و تسریع پروسه اولیه صنعتی شدن روسیه در سالهای ۱۹۳۰ آشکار کرد. اما امروز، در مقابل، ناتوانی ارگانیک خود را در مقابل نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته، به ویژه در زمینه تأمین نیازهای مصرفی، انعطاف در سرمایه‌گذاری، معرفی تکنولوژی جدید و افزایش مرغوبیت محصولات به نمایش گذاشته است. شکل رابطه بورژوازی و پرولتاریا در این نظام، شکل خاص بروز بحران‌ها، مکانیسم توزیع ارزش اضافه در میان بخش‌های مختلف سرمایه اجتماعی و نظائر آن در این نظام از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است. تحلیل مارکسیستی باید نقد خود از سرمایه‌داری انحصاری نوع شوروی را تعمیق بخشد. تعمیم مکانیکی و یا الگوسازانه مشاهدات مربوط به کارکرد سرمایه‌داری "کلاسیک" و یا ابداع تئوری‌های فکر نشده و دل‌خواهی در مورد "شیوه تولید جدید" و نظائر آن، نمی‌تواند جهتی اصولی برای مطالعه مارکسیستی شوروی امروز باشد.

به این ترتیب عدم وجود رقابت در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری دولتی شوروی-خلاف آن چه که پیش از این در طرح و نقد مبانی نظری تونی کلیف گفتیم- ضلع اصلی این اقتصاد را که مبتنی بر برنامه و بازار است به میان می‌کشد.

### **توجه و تأکید!**

تأکید نگارنده بر اهمیت این آثار در متن نقد سرمایه‌داری دولتی شوروی هیچ ربطی به خط و ربط سیاسی دیروز و امروز فرد خاصی نداشته و صرفاً از این جهت شکل بسته است که با وجود اهمیت بی‌بدیل انقلاب اکتوبر و ضرورت بی‌مانند ارزیابی نظری دلایل شکست و فروپاشی "سوسیالیسم موجود" تا کنون هیچ نقد مدون و جامع و مبسوطی که از سوی فرد یا جمعی از سوسیالیست‌های ایرانی نوشته شده باشد - دست کم - به نظر نویسنده نرسیده است. و اگر هم جایی چنین مجموعه‌ای منتشر شده است من از آن بی‌خبرم و به جان منت پذیر و حق گزار عزیزانی خواهم بود که من را به هر شکل ممکن نسبت به چنین آثاری مطلع کنند! و توضیح این که از صاحب این قلم به جز چند مصاحبه رادیویی تلویزیونی و این مجموعه مقالات - که بخش بیستم آن فراروی خواننده ارجمند است- یک کتاب نسبتاً مفصل نیز در همین باره - از سوی مؤسسه انتشاراتی نگاه - چاپ و منتشر شده است که اینک در بازار کتاب ایران نایاب است!

### **بازار تحت کنترل برنامه!**

بازار به عنوان شناخته شده ترین مکان مبادله کالا از هر منظری که تبیین شود بی چون و چرا در استخدام و امتداد سامان دادن به انباشت سرمایه با تکیه به ارزش مبادله کالا قرار می گیرد. در واقع بازار قلب خرید و فروش کار کالا شده است. دخالت دولت در پیش گیری از آناژشی تولید و تنظیم ساز و کارهای رقابت به هر شکل ممکن - اعم از دولت مداخله گر **کینز** تا دولت برنامه ریز کنترل کننده اضافه تولید - به امتیازات سوسیالیستی شیوه اجتماعی تولید نمی افزاید. مگر آن که مانند امثال **نانومی کلاین** هر دولت مخالف "نولیبرالیسم" و کنترل گری را "سوسیالیستی" یا "شبه سوسیالیستی" و "سوسیالیسم خرنده" بدانیم، که در این صورت می توانیم در کنار **مارکس** جانی نیز برای امثال **استیگلیتز** و **کروگمن** و **پولانی** باز کنیم. به این ترتیب تعیین جایگاه بازار در روند انباشت و شیوه تولید می تواند شاخص های اقتصاد سیاسی هر دولتی را اعلام کند. در چنین ساز و کاری مسأله این نیست که مالکیت تولید خصوصی و فردی یا در اختیار دولتی است که وجود امتیازات طبقاتی را در شیوه توزیع ثروت به رسمیت شناخته. به عبارت دیگر خصوصی یا دولتی بودن ابزار تولید فقط می تواند شکل و صورت مندی سرمایه داری را تعیین بخشد. خلاف آن دسته از "سوسیالیست" های "ضدنولیبرال" که سرمایه داری معاصر را از منظر نقد سلبی جناح خصوصی ساز بنگاه ها و مراکز خدماتی و تولیدی می سنجند دولت های سرمایه داری به ویژه سرمایه داری فرعی به مراتب بیش تر از دولت های بازار آزاد در سرمایه داری های بزرگ، ارزش اضافه را چپاول می کنند! نمونه را سرمایه داری در ایران که بخش عظیمی از آن دولتی است و دستمزدها را در حد کم تر از ۸ درصد ارزش مبادله ئی کالا منجمد کرده است. چنین است که فی المثل سرمایه داری دولتی ایران در قیاس با آن سرمایه داری خصوصی پیشرفته متمدن و بازار آزادی که هم سندیکا و اتحادیه مستقل از کارفرما و دولت را به رسمیت شناخته و هم دستمزد را تا حد نزدیک به چهل درصد از ارزش مبادله کالا پذیرفته (دلیلش موضوع بحث نیست) باید گفت "خدا پدر دومی را بیمارزد!" به عبارت دیگر برای کارگر مهم نیست که کارفرمایش دولت است یا فلان فرد - که از راه "حلال" و "مشروع" و یا از راه سرقت بانک سرمایه دار شده- مسأله اساسی برای کارگر این است که "کی" دستمزد بیشتری پرداخت می کند؟ "کی" ساعت کار کم تر و مرخصی بیشتری به کارگر می دهد. کی حق اعتراض و اعتصاب کارگر را به رسمیت می شناسد! و این نکته را هم در پاسخ پرسش های چند دوست عزیز مشخص کنم که وجه مشخص و بارز یک دولت نولیبرال تنها خصوصی سازی تا ریال آخر مراکز تولیدی و خدماتی نیست. چنان که فی المثل در ارزیابی دولت ایران یا نولیبرالیسم نوع دنگ شیائوپینگ گفته شده! و از آن جا که در این دو کشور بخش غالب اقتصاد در اختیار دولت است نتیجه گرفته شده که این دولت ها نولیبرال نیستند و دولت ایران برای نولیبرالیستون اقتصاد سیاسی کشور تلاش نافرجامی را از زمان **رفسنجانی** آغاز کرده که هنوز به فرجام نرسیده است..... باری کمی به حاشیه رفتیم!

### بازار در مرحله گذار!

موضوع اقتصاد مبتنی بر برنامه + بازار در مکاتبات **شارل بتلهایم** و **پل سونیزی** نیز در تشریح ماهیت سرمایه داری شوروی مطرح شده است.

**بتلهایم** در مقاله خود تحت عنوان "درباره عبور بین سرمایه داری و سوسیالیسم" - که پاسخی است به مقاله ای از **سونیزی** به نام "چک و اسلواکی، سرمایه داری و سوسیالیسم" - می نویسد:

«تضاد "برنامه" - "بازار" مبنین تضادی اساسی در سوسیالیسم است. وقتی که به عنوان یک شکل انتقالی و گذرا نگریسته شود، این تضاد، اثر سطحی یک تضاد عمیق تری است. یعنی تضاد اساسی در شکل انتقالی (جامعه) که آشکارا در سطح مناسبات تولیدی و نیروهای مولده قرار گرفته است. در بعضی از موارد این تضاد سطحی تبدیل به تضاد اصلی می شود. نکته اخیر بدین معناست که تضاد بین "بازار" و "برنامه" در سراسر مرحله انتقالی از سرمایه داری به کمونیسیم باقی خواهد ماند. آن چه سوسیالیسم را به عنوان نقطه مقابل سرمایه داری مشخص می سازد وجود یا عدم مناسبات بازاری، پول و قیمت ها (چنان چه مقاله شما اشاره می کند) نمی

باشد، بل که وجود حاکمیت پرولتاریا و دیکتاتوری آن است. از طریق اعمال این دیکتاتوری در کلیه زمینه‌ها - اقتصادی، سیاسی و مربوط به مکتب فکری - است که مناسبات بازاری به طور مستمر به وسیله اقدامات محسوس و منطبق با شرایط و پیش‌آمدهای محسوس، محو و نابود می‌شود. این نابودی را نمی‌توان تصویب یا اعلام نمود.» (بتلهایم، ۳۰: ۱۳۵۳)

**بتلهایم** وجود "مناسبات بازاری، پول و قیمت" را در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم امری عادی و طبیعی می‌داند و محو آن را به تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا محول می‌کند. واضح است که **بتلهایم** تلویحاً از انقلاب دموکراتیک به عنوان مرحله گذار یاد می‌کند. با این حال او نمی‌گوید که در دوران امپریالیسم و با وجود انکشاف تمام عیار بورژوازی - حتا در کشورهای عقب مانده - چگونه می‌توان از طریق هژمونی طبقه کارگر یک انقلاب اجتماعی را تا مرحله کسب قدرت سیاسی پیش برد (مانند انقلاب اکتوبر) و بازم به نهادینه‌سازی مناسبات بازار و رواج پول و قیمت (کارمزدی) ادامه داد؟ **بتلهایم** حتا در نقد شوروی صنعتی شده دوران **خروشچف** نیز هنوز به فکر خصلت طبیعی بخشیدن به مناسبات سرمایه‌داری در چارچوب "دوران گذار" است! او به این عبارت مشهور **لنین** که "جمهوری دموکراتیک شکل دیگری از یک دولت بورژوائی است" توجه نمی‌کند. او به اتحاد کارگران و دهقانان می‌اندیشد و می‌خواهد در نیمه دوم قرن بیستم بازم "نپ" راه بیندازد. سوسیالیسم **بتلهایم** - مانند سوسیالیسم **ستالین** - هیچ تضادی با بازار و پول و قیمت ندارد. او از دیکتاتوری پرولتاریا حرف می‌زند اما نمی‌گوید که چگونه پرولتاریا می‌تواند در رأس قدرت سیاسی اجتماعی یک کشور صنعتی - از نوع همان چک و اسلواکی دهه ۶۰ - قرار گیرد، اما سوسیالیسمش با کارمزدی و قیمت و پول و تبعاً فروش نیروی کار و استثمار سر و کار داشته باشد. "شرایط و پیش‌آمدهای محسوس" که ممکن است اجازه محو بازار را بدهد - یا ندهد - بدرستی دانسته نیست. واضح است که ما از سوسیالیسم عقلانی و اتوپیک سخن نمی‌گوئیم. با این حال اگر منظور **بتلهایم** همدلی با نظریه‌پردازی‌های موسوم به سوسیالیسم بازار **جان رومر** نیست، او نمی‌تواند درکی مادی و واقعی از مناسبات بازار و رواج پول و قیمت در یک دولت سوسیالیستی ارائه دهد. خلاف نظر **بتلهایم** وجود همین مؤلفه‌ها (بازار و پول و قیمت) که از شاخص‌های اصلی تدقیق رابطه کار - سرمایه به شمار می‌رود، دقیقاً از مشخصات یک جامعه سرمایه‌داری است. با این تأکید که اگر این پدیده‌ها در کنترل برنامه و تحت مالکیت برنامه‌ریزی متمرکز دولت باشد، از درون آن الگوی شوروی بیرون می‌آید و اگر آزاد باشد که تکلیف آن روشن است.

### سرمایه داری دولتی تحت حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا!

حال فرض کنیم اگر فی‌المثل در یک شرایط حاد و بحرانی پس از یک انقلاب سوسیالیستی که طبقه کارگر از طریق حزب سیاسی خود قدرت را قبضه کرده است - مانند روسیه بعد از انقلاب و در شرایط کمونیسم جنگی - و متعاقب کسب قدرت در مقابل خطرات پیش‌بینی نشده ای ایستاده است که هرآینه می‌تواند پرچم انقلاب و سوسیالیسم را به زیر کشد؛ آن‌گاه ممکن است گفته شود در این شرایط فی‌الحال حرکت به سمت سوسیالیستی کردن شیوه تولید، برنامه فوری دولت پرولتری نیست! و به دلیل مثلاً جنگ امپریالیستی، خطر فلاکت و قحطی، تقابل بخش‌های وسیعی از خرده بورژوازی با دولت و... فعلاً بازار و پول و قیمت از سوی دولت پرولتاریا به رسمیت شناخته می‌شود. واضح است که این شیوه تولید - که با پول و بازار و بها و سود سر و کار دارد - همان سرمایه داری دولتی است، مستقل از این که دولت در اختیار "طبقه کارگر ناب و خالص ضدحزب‌اوشورائی" باشد یا "یک عده کمونیست روشنفکر خشن فرنگ نشین اقلیت کارگزار دولت امپریالیستی المان از طریق توطئه و کودتا دولت دموکرات و محبوب **کرئسکی** را به زیر کشیده باشند!" این بحث دیگری است که البته در اپوزیسیون موسوم به "کمونیسم چپ" در میان بلشویک‌ها پس از کسب قدرت مطرح بوده است. رفیقی به نام **اوسینسکی** - که خلاف رهبران شناخته شده بلشویک چندان مشهور نیست - به عنوان یکی از اعضای این گروه طی مقاله ای انتقادی در شماره دوم "کمونیست" - ارگان "کمونیست‌های چپ" - با قاطعیت علیه این شیوه



تولید بر می خیزد و همسو با رفقایش که در مقابل "پذیرش دستمزدها بر اساس قطعات تولید شده" و "طولانی کردن ساعت کار" ایستاده بودند؛ می نویسد:

"ما طرفدار ساختمان جامعه پرولتری از طریق خلاقیت خود کارگران هستیم... اگر پرولتاریا خودش نتواند شرایط لازم برای سازماندهی سوسیالیستی کار را ایجاد کند، هیچ کس قادر به انجام آن به جای وی نخواهد بود. اگر چماق علیه کارگران بر داشته شود یا در دست نیروی اجتماعی دیگری خواهد بود و یا در دست خود قدرت شورائی. ولی در این صورت قدرت شورائی مجبور است حمایت طبقه دیگری را علیه پرولتاریا جست و جو کند و از این راه خود او خودش را به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا نابود خواهد کرد. سوسیالیسم و سازمان دهی سوسیالیستی با به وسیله خود پرولتاریا برقرار خواهد شد و یا وجود نخواهد داشت و به جای آن چیز دیگری ظاهر خواهد گشت: سرمایه داری دولتی."

**موریس بریتون** – که از قرار در میان معدود سوسیالیست های ایرانی پژوهشگر انقلاب اکتوبر چندان شناخته شده نیست- در کتاب مهم و خواندنی خود تحت عنوان:

Maurice Briton (1970) *The Bolsheviks and workers' control, the state and counter – revolution*, published: As pamphlet by solidarity, London.

مباحث بسیار جالبی در خصوص کنترول کارگری مطرح کرده و به تفصیل از مواضع "کمونیسم چپ" و نوشته ها و مقالات آنان از جمله مقاله **اوسینسکی Ossinsky** سخن گفته است. به نوشته **بتلهایم** در پاسخ به این مواضع، **لنین** شخصاً شیوه تولید سرمایه داری دولتی را پذیرفته است. عجلتاً به نظر **لنین** در مرحله ای که انقلاب روسیه در آن قرار دارد "مسأله ساختن سوسیالیسم و یا تغییر عمیق روابط تولیدی مطرح نیست بل که مسأله این است که هر چه زودتر با هرج و مرج فزاینده اقتصادی مقابله شود." به نوشته **بتلهایم** برای توضیح این وظیفه فوری است که **لنین** تعریف "سرمایه داری دولت تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را پیش می کشد.

( **بتلهایم** ۴۶۷: ۱۳۵۸، دوره اول "مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی" ۱۹۲۳-۱۹۱۷ )

به نظر **بتلهایم**: «نظریه نابودی "مستقیم" و "فوری" مناسبات بازاری، همان قدر تخیلی و خطرناک است که نظریه "انهدام فوری" دولت... اگر در اتحاد شوروی، اعاده حاکمیت سرمایه داری با توسعه نقش بازار همراه است، ظاهراً به این دلیل است که این حاکمیت جز از طریق اعاده کامل مناسبات بازاری نمی تواند کامل انجام شده باشد. به علاوه این خود دلیل آن است که چرا این اعاده تنها به عنوان یک معلول و یک پدیده ثانوی و نه چون یک پدیده اصلی و اولیه قابل شناخت است.» (پیشین، ص: ۳۱)

شگفتا که از نظر **بتلهایم** حاکمیت مناسبات بازار به مثابه رواج سرمایه و مبادله پولی کالا نه فقط زیرساخت اقتصادی یک دولت بورژوائی را شکل نمی دهد، بل که حداکثر چیزی است در حد "معلول" و "پدیده ثانوی"! **بتلهایم** قادر به درک این مفهوم ابتدائی نیست که در اتحاد جماهیر شوروی هیچ گاه مناسبات مبتنی بر تولید سوسیالیستی حاکم نبوده است، که حالا با "توسعه نقش بازار" به "اعاده حاکمیت سرمایه داری" انجامیده باشد. نه در دوران کمونیسم جنگی و نه در زمان نپ (تا حیات **لنین**) و بعد از آن دوران **ستالین** (ادامه و توقف نپ و روی کرد صنعتی سازی) هیچ گاه کارمزدی به طور کامل لغو نشد. به عبارت دیگر انقلاب اکتوبر هرگز از قالب یک انقلاب سیاسی به شکل یک انقلاب اجتماعی تمام عیار و همه سویه (انتقال طبقاتی) عروج نکرد. حاکمیت مناسبات بازار و رواج پول که بعد از یک دوره فقر و فلاکت و قحطی در دوره کمونیسم جنگی حیات سیاسی دولت شوروی را به مخاطره افکنده بود، در جریان نپ نوع حقیقی راه رشد غیر سرمایه داری است که در دستور کار **لنین** و بلشویکها قرار گرفت و در ادامه خود مناسبات شکننده و سست شده سرمایه داری را اعاده و تقویت کرد. به نظر **بتلهایم**:

«چون هدف غائی عبارت است از محو کل مناسبات بازاری و تردیدی نیست که این هدف فقط با از بین رفتن دولت تحقق می یابد و

این تنها از طریق استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی قابل اجراء است.» (پیشین، ص: ۳۱)



تحلیل **بتلهایم** سرشار از تناقض های کودکانه است. او از یک سو دیکتاتوری پرولتاریا را - که از طریق دولت پرولتری شکل می-بندد - تنها ویژگی ممتاز سوسیالیسم و کاپیتالیسم می‌شمارد و بلافاصله از بین رفتن مناسبات بازار را موقوف به نابود شدن دولت و تحقق انقلاب جهانی کمونیستی می‌کند! در بخش نهائی البته **بتلهایم** با **تروتسکی** همراه است و به یک مفهوم در مواجهه با نظریه "سوسیالیسم در یک کشور" مرز می‌بندد. اما این واقعیت که سوسیالیسم مورد نظر **بتلهایم** چیزی شبیه تعلیق به محال است، به هیچ وجه تردیدپذیر نیست. مشروط کردن انهدام مناسبات بازار و استثمار به پیروزی انقلاب جهانی و نابودی همه دولت‌های صغیر و کبیر امپریالیستی اگر آموزه‌ای عرفانی نیست باری فرستادن طبقه کارگر به دنبال سیاست انتظار مبتنی بر عروج منجی جهانی است.<sup>۱</sup>

ضعف عمده نظریه **بتلهایم** در غفلت از این اصل مارکسیستی است که سوسیالیسم جز با درهم شکستن مناسبات کاپیتالیستی تولید و تملک ابزار تولید توسط طبقه کارگر (خلع ید سیاسی اقتصادی از بورژوازی) و حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا تحقق پذیر نیست.....

ادامه دارد!

۸ مارچ ۲۰۱۸

---

۱. درباره‌ی اصل مبادله‌ی متعادل "به هر کس به اندازه‌ی کارش" و سمت گیری به سوی "از هر کس به اندازه‌ی استعدادش و به هر کس به اندازه‌ی احتیاجش" بنگرید به: **مارکس**، نقد برنامه‌ی گوتا، یادداشت‌هایی بر برنامه‌ی حزب کارگران آلمان. توضیح این که **مارکس** رساله‌ی مورد نظر را در سال ۱۸۷۵ نوشت و با برافراشتن پرچم "هر کس به اندازه‌ی توانایی‌اش، هر کس به اندازه‌ی نیازش" به مسائل اساسی و تکمیلی دیکتاتوری پرولتاریا پاسخ داد.